

درک معنا و تجربه مادرانه از جدایی:

مطالعه‌ای پدیدارشناسی

احمد غیاثوند*، سمیه عرب‌خراسانی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

چکیده

بررسی شیوع جدایی و افزایش خانواده‌های تک‌سرپرست علاوه بر مطالعه ساختاری و عینی نیاز به بررسی ذهنیت عاملان با تأکید بر جنسیت نیز دارد. زنان سرپرست خانوار به دلیل همراه داشتن فرزندان شرایط ویژه‌ای را در دو حالت اتفاق جدایی و مواجهه با پیامدهای آن تجربه می‌کنند. تا پیش‌ازاین فرض بر آن بوده است که فرزندان عامل مهمی در نگهداشت زندگی‌های تأهلی هستند، اما تصویر حاضر از وضعیت جدایی زنان و مردان و شکل‌گیری خانواده‌های تک‌سرپرست معنای دیگری را به ذهن می‌رساند. پژوهش حاضر در پی جستجوی معنای جدایی و تغییرات زمینه‌ای - ذهنی آن از منظر مادران با محوریت هویت مادری صورت گرفته است. این مطالعه پدیدارشناسی به شیوه کیفی انجام گرفته و ابزار گردآوری اطلاعات آن مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته با بیست نفر از مادرانی است که تجربه جدایی داشته‌اند. تحلیل اطلاعات حاصل به شیوه کولایزی انجام و نتیجه حاصل شده آن که جدایی در پی تغییر ذهنیت زنان نسبت به حیات خانوادگی، اهمیت یافتن هویت انسانی زنانه و توجه به به‌زیستی فرزندان صورت می‌گیرد. زندگی زناشویی ناخوشایند و ناتوان از تأمین نیازهای زنان، آنان را به سمت رهایی از این وضعیت رنج‌آور مزمن می‌راند. تهدید پیوسته هسته شخصیتی زنان و تخریب اعتماد و عزت‌نفس آنان سبب می‌شود که در پی راهی جهت خروج از این وضعیت قرار گیرند. در این مسیر فرزندان همچنان عامل مهمی در زندگی زنان باقی می‌مانند اما نه به‌عنوان عامل نگهدارنده آنان در شرایط ناخوشایند، بلکه به‌عنوان عامل ترمیم هویتی. به‌زیستی فرزندان محرکی قوی در حذف پدر از زندگی خانوادگی و تشکیل خانواده‌های زن‌سرپرست است.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، طلاق، تجربه مادری، فرزند، هویت

ah.ghyasvand@mail.com

sohakhorassani@wrc.ir

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

** مربی مرکز تحقیقات زن و خانواده (نویسنده مسئول).

طرح مسئله

امروزه از هم‌گسست زندگی‌های تأهلی امری رایج است اما این رواج از قبیل پذیرش هنجارهای مقبول و پذیرفته شده نیست. عدم تأیید یک پدیده در حال رشد، پیامد سنگینی برای کنشگران آن عرصه خواهد داشت. توجه به این امر را باید در کنار وضعیتی کاملاً جدید از تجربه عینی و گسترده تمام بازدارنده‌های گسست زندگی در نظر گرفت. مقصود آن که در وضعیت حاضر جامعه ایرانی در حال تجربه واقعی تمام ترس‌های ذهنی است که مانع جدایی زنان و مردان تصور می‌شده است. این امر خود معنایی جدید را به جدایی، به‌عنوان امری کم‌سابقه، پیوست خواهد کرد. گویی بخشی از جامعه ایرانی در حال تجربه پدیده‌ای است که تا پیش‌از این تصور آن نیز به‌سختی به ذهن راه می‌یافت.

اگرچه جدایی امر بی‌سابقه‌ای در تاریخ حیات خانوادگی نیست اما شیوع آن با چنین میزان و شتابی، امری حادث است. آمارها حاکی از آن است که در سال ۱۳۹۵ نسبت طلاق و ازدواج به‌صورت مثبت یک طلاق در مقابل ۴/۲ ازدواج یا به‌عبارت‌دیگر، ۲۳/۹ طلاق در مقابل هر ۱۰۰ ازدواج می‌باشد (محزون، ۱۳۹۵). طبق مطالعه تجربی دیگر، خطر طلاق برای کل خانواده‌های شهر تهران برابر با ۲۹/۷ از مقیاس صد است (علی احمدی، ۱۳۹۳). چنین نرخ و سرعتی در فهم ابعاد ذهنی - معنایی جدایی تأثیرگذار است، به‌نحوی که گویی اتفاق جدایی با چنین شتابی، امکان گسست را در ذهن برخی از تماشاگران این عرصه، به‌عنوان راهکار فعال می‌کند و در مقابل عده‌ای دیگر را جهت دوری از دشواری‌های آن از ازدواج منصرف می‌کند. پدیده جدایی نزدیکی ویژه و تأثیرگذاری با ساختار جنسیت نیز دارد. همان‌گونه که ازدواج از دو منظر زنانه و مردانه سرچشمه می‌گیرد، جدایی نیز از این دو منظر قابل‌بررسی است. مطابق تحقیقات انجام‌شده زنان و مردان با دلایل و نگرش‌های متفاوتی به جدایی اقدام می‌کنند. جنسیت در آغاز به تفکر، اقدام به جدایی و در دلایلی که برای آن شمرده می‌شود تحت تأثیر جنسیت است. چشم‌اندازها و طرح‌واره‌هایی که جنسیت در اختیار هر یک از دو جنس قرار می‌دهد سبب ایجاد روندی از جدایی است که سبب هدایت زنان و مردان به مسیرهای متفاوتی می‌شود. این تفاوت تا آنجاست که برخی

معتقدند با نمایش فهرست دلایل جدایی زنان و مردان، به‌سختی می‌توان اشتراکی میان یک زن و مرد، به‌عنوان همسران اعلام کرد (پونزلتی^۱، ۱۹۹۲ و هویت^۲، ۲۰۰۶).

آخرین مسأله در جدایی زنان، تقسیمی درون‌گروهی میان آنان با تأکید بر مادرانگی است. وجود فرزندان تأثیر و تغییر مهمی را در زندگی زنان به دنبال خواهد داشت. اهمیت این امر تا حدی است که جامعه جدایی زنان فرزنددار را امری دور از ذهن و خود مادران نیز آن را دور از دسترس قلمداد می‌کردند. اما امروز با افزایش آمار زنان سرپرست خانوار به نظر می‌رسد این وضعیت در حال ارسال معنا و مفهوم دیگری است. مسأله دیگر در این موضوع عاملیت فزاینده زنان در امر جدایی است. کنار هم قرار دادن این دو مفهوم (مادری و عاملیت) صورت دیگری از پدیده جدایی را رقم می‌زند که به نظر واجد معنایی خاص است. تصویر حاصل از افزایش نرخ و شیوع جدایی در کنار مسأله‌شدگی جنسیت در قالب عاملیت فزاینده زنان در این امر و افزایش خانوارهای تک‌سرپرست، حاصل تغییراتی در دو ساحت عینیت ساختارها و ذهنیت کنشگران است. مطالعات فراوانی در بخش نخست (عینی و ساختاری) انجام‌شده است (فاتحی‌دهاقانی، ۱۳۸۹)، اما تغییرات ذهنی افراد و فرایند معنادهی به این پدیده کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به افزایش عاملیت زنان در امر جدایی و به‌تبع آن افزایش خانواده‌های زن‌سرپرست، لازم است پرسش‌هایی در باب نحوه دریافت و فهم زنان از جدایی مورد بررسی قرار گیرد: چه تغییری در ذهن زنان نسبت به جدایی و امکان گسست زندگی اتفاق افتاده است که آنان را به عاملان فعال جدایی تبدیل کرده است؟ فرزندان که تا پیش‌ازاین عامل نگهداشت زنان در زندگی‌های ناخوشایند بوده‌اند، دچار کدام تغییر معنایی در ذهن مادران شده‌اند که دیگر نمی‌توان به توان آنان در ادامه زندگی آنان امید داشت؟ پاسخ به این سؤالات نیازمند آن است که حقیقت پدیده جدایی از نظر مادرانی که آن را تجربه کرده‌اند بررسی شود. بر این اساس مطالعه حاضر با عنوان "پدیدارشناسی واقعه جدایی از منظر مادران" انجام شده است.

مرور ادبیات نظری و پژوهشی

جدایی و دلایل مربوط به آن در زمینه‌ای جنسیتی رخ می‌دهد؛ به‌نحوی که مطالعات حکایت از مناظر زنانه و مردانه و بنابراین دلایل جنسیتی دارند. به معنای دیگر زنان و مردان با دلایل متفاوتی از ازدواج خارج می‌شوند. در بررسی مطالعات مربوط به جدایی دلایل زنان را می‌توان در پنج محور خلاصه کرد:

۱. تفاوت‌های جنسیتی در فهم ازدواج و رضایت از آن: دریافت زنان و مردان از مسائل مربوط به ازدواج، رضایت و ثبات زندگی متفاوت است. این دریافت متفاوت سبب دو نگاه متفاوت می‌شود که سرآغاز تصمیم‌گیری در خصوص ادامه یا ختم زندگی خواهد شد. (Ponzelti, 1992: 3. Hewitt, 2006: 1165)

۲. تمرکز زنان بر رابطه: زنان در رابطه‌ها معنا می‌یابند و پیوند رابطه‌ای برای آن‌ها مهم است. تمرکز و تلاش آنان برای شکل دادن و مراقبت از آن سبب بااهمیت شدن کیفیت و فهم دقیق تغییرات آن می‌شود (Sacher, 1996: 10).

۳. ارزشمندی عاطفه و هیجانات عاطفی: بخش عاطفی و هیجانی روابط همسری برای زنان اهمیت دارد؛ بنابراین در زمان کاهش کیفیت این بخش از رابطه، احتمال جدایی در ذهن آنان فعال می‌شود (Jackson, 2014: 31).

۴. پرهزینه بودن زندگی تأهلی: معادله هزینه-فایده. چنانچه زندگی متأهلی به سمت هزینه بیشتر و آورده کمتر میل کند، زنان به سمت حذف عامل هزینه افزا پیش می‌روند (Black, 1991: 5).

۵. تمایل و آمادگی جهت ختم رابطه کم‌پاداش: زنان تمایل بیشتری به پایان دادن رابطه ناخوشایند و گرایش مثبت‌تری برای طلاق دارند (Hilton, 2009: 311). آنان دلایل بیشتری برای طلاق می‌شمرند و این در حالی است که مردان در اغلب اوقات نمی‌دانند چه اتفاقی این تغییرات را رقم زده است. (Hewitt, 2006: 1166)

زنان در فرایند جدایی مراحل متعددی را طی می‌کنند. تجربه این مراحل مطابق یافته‌های پژوهشی از واقعیات انضمامی زندگی و درگیری حقیقی آنان در رابطه سرچشمه می‌گیرد. از آنجاکه زنان در رابطه تعریف می‌شوند، ازدواج و خانواده را واجد اهمیت و ارزش

می‌شمارند؛ درحالی‌که مردان بر شغل و نقش‌های نان‌آوری خود تأکید دارند. (Jackson, 2014: 26). زنان انرژی و زمان زیادی را برای رابطه صرف می‌کنند و مسائل آن را به‌دقت زیر نظر دارند. رابطه از نظر آنان در ارزیابی دائمی قرار دارد و کیفیت آن سنجیده می‌شود. میزان این کیفیت ضریب شادمانی را در زندگی زنان رقم می‌زند. به‌این‌ترتیب درحالی‌که ناشادی، کمتر مردان را به سمت جدایی می‌برد، برای زنان دلیل تعیین‌کننده‌ای تلقی می‌شود (Hilton, 2009: 314). در طی فرایند بازبینی مداوم است که زنان مشکلات رابطه را بیش و پیش از مردان درمی‌یابند. زمانی که این فرایند با آنچه پیش از شمرده شد ترکیب شود، زنان آغازکنندگان پرتعدادتری، نسبت به مردان، در امر طلاق خواهند بود (Ponzelti, 1992: 5).

دسته دیگری از بررسی‌های مربوط به طلاق نیز وجود دارد که با موضوع مورد بررسی پژوهش حاضر قرابت دارند و آن تأثیر فرزندان بر وقوع یا عدم وقوع طلاق است. تعداد فرزندان، سن فرزندان، فاصله زمانی میان تولد و همچنین جنسیت آنان از جمله متغیرهایی است که در این دسته از پژوهش‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. برون لاکي و کوين بين^۱ (۱۹۷۰) تأثیر فرزندان را بر رضایت زناشویی میان زوج‌های راضی و ناراضی سنجیده و معتقدند فرزندان یکی از بزرگ‌ترین منابع شادی‌بخش میان زوج‌های راضی و تنها منبع شادی‌بخش میان زوج‌های ناراضی هستند. زوج‌های راضی فرزندان را در کنار رضایت زناشویی از یکدیگر می‌یابند درحالی‌که زوج‌های ناراضی تنها بر فرزندان تکیه دارند. کریستنس^۲ (۱۹۶۸) در مطالعه فرزندان در خانواده: رابطه میان تعداد و فاصله فرزندان و رضایت زناشویی، معتقد است بیش از تعداد و فاصله سنی فرزندان، (توانایی) کنترل زوجین در تنظیم امور خانواده مطابق با خواست‌ها و اهداف حائز اهمیت است. در صورتی‌که این موارد تحقق نیابند، فرزندان در ایجاد رضایت زناشویی میان زوجین نقشی نخواهند داشت. اندرسون^۳ (۱۹۹۷) تأثیر فرزندان بر احتمال طلاق در زنان سوئدی را به‌عنوان عامل تسهیل‌کننده می‌شمارد؛ نتیجه‌ای که کنوی و میلر^۴ (۱۹۸۰) نیز در بررسی تأثیر فرزندان بر

1. Eleanore Braun Luckey & Joyce Koyn Bain

2. Harold T. Christensen

3. Gunnar Anderson

4. Korrel Kanoy & Brent C. Miller

تصمیم جدایی والدین آن را تأیید می‌کنند. هیتون^۱ (۱۹۹۰) ثبات زناشویی را در سال‌های فرزندپروری مطالعه کرده و آن را با تعداد سه فرزند مرتبط و با افزایش بیش از آن (۵ یا بیشتر) در معرض ریسک فروپاشی می‌شمرد.

با توجه به این مقدمه آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که با وجود تفاوت‌های جنسیتی در آغازگری جدایی، اشتراکاتی میان زنان و مردان متمایل به جدایی وجود دارد: زندگی مشترک پرهزینه و جایگزین‌های جذاب‌تری برای آن در نظر گرفته می‌شود. تغییر جهت توجه از زندگی مشترک و ناامیدی از روند بهبود آن توجه فرد را به سمت جایگزین‌های مناسب‌تر ازدواج هدایت می‌کند. ناامیدی و رها کردن زندگی تأهلی سبب می‌شود سهم امتیازات موجود در ازدواج کاهش یافته و ضریب آن به سمت جایگزین‌های در دسترس میل کند. این عامل متغیر تعیین‌کننده‌تری برای زنان نسبت به مردان دریافت شده است (Black, 1991: 12-13). زنان و مردان طلاق را وضعیتی آشفته و ناروشن در خصوص تصمیم‌گیری می‌دانند. از طرفی آن را به‌عنوان رها شدن از وضعیت دردآلود، رنج‌آور، در تله‌بودن و عدم استقلال در نظر می‌گیرند و از طرف دیگر مزایایی را در زندگی تأهلی می‌شمارند که آنان را به ادامه زندگی ترغیب می‌کند (Hopper, 1993: 806). در نهایت اما، آنچه جدایی را محتمل‌تر می‌کند غلبه وزنی جایگزین‌های ازدواج است. برای زنان این جایگزین‌ها محدود و منصرف در ازدواج مجدد نبوده و در طیفی از پیگیری آرزوهای برجامانده، رهایی از خشونت و محیط اضطراب‌آور، مصلحت فرزندان در خروج پدر آسیب‌زاه، دریافت کمک‌های حمایتی و ... است.

پرسش باقیمانده آنکه چرا زنان باوجود مشکلاتی که مسائل پس از طلاق گریبان آن‌ها را می‌گیرد آغازگران فعال‌تری در فرایند طلاق هستند؟ حدس نخست رواج طلاق و باز شدن فضا برای خروج از وضعیتی است که تجربه نسلی زنان به آنان غیرقابل تغییر بودن آن را نشان داده است. فراهم شدن این امکان برای اولین بار زنان را قادر ساخت آغازگر پایان وضعیتی باشند که نه‌تنها راضی‌کننده نیست، بلکه محدود و محصورکننده و آزاردهنده هم هست. مسأله دیگر برای زنان اهمیت یافتن پاسخ به ارضا نیازها باکیفیت

1. Tim B. Heaton

خاصی است که انتظار آن را دارند. زنان به دلیل اهمیت عاطفه و ارتباطات عاطفی انتظار برآورده شدن آن را در زندگی زناشویی دارند و آن را معیار سنجش کیفیت زندگی و زندگی زناشویی می‌دانند. چنانچه این ماجرا به نحو و کیفیت خاصی که زنان در نظر دارند تأمین نشود آنان تصمیم و اقدام به خروج از زندگی را رقم می‌زنند. سوءرفتار و خشونت، فقدان ارتباط کلامی و عاطفی، استثمار مالی و فقر، روابط موزی و ... که بیش از توان تحمل زن باشد (Gander, 992:012) در تنافی با مسأله عاطفی زنان است؛ به نحوی که از دلایل مهم زنان برای جدایی می‌توان به احساس دوست داشته نشدن و تحقیر شدن اشاره کرد (Jackson, 2014: 29).

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع مطالعات کیفی است و به روش پدیدارشناسی صورت گرفته است. پدیدارشناسی به میزان فراوانی بر آثار ادmond هوسرل و کسانی چون هایدگر، سارتر و مریلوپونتی متکی است. این افراد رویکرد هوسرل را گسترش داده‌اند. آلفرد شوترز این روش فلسفی را به حوزه علوم اجتماعی وارد کرد و شیوه جدیدی را برای بررسی تجربه‌های زیسته افراد پیشنهاد داد (ایمان، ۱۳۹۰: ۲۷۶). پیش‌فرض‌های فلسفی رویکرد فلسفی هوسرل در پدیدارشناسی، دو پایه مشترک در خود دارند: مطالعه تجربه‌های زیسته اشخاص با تأکید بر «آگاهانه» بودن آن‌ها و ارائه توصیفات از ذات تجربه‌ها و نه تبیین یا تحلیل آن‌ها. مطالعه پدیدارشناسی معنای تجربه‌های زیسته افراد فراوان از یک مفهوم یا پدیده را توصیف می‌کند. پدیدارشناسان با در نظر گرفتن اشتراک مشارکت‌کنندگان در تجربه یک پدیده، هدف اصلی پدیدارشناسی را فروکاستن تجربه‌های افراد از یک پدیده به توصیفی از ذات فراگیر (ماهیت واقعی آن چیز) (universal essence) آن تعریف می‌کنند. (کرسول، ۱۳۹۴: ۷۹). این مطالعه نیز با بهره‌گیری از روش پدیدارشناسی، درصدد دریافت و معنای تجربه مادران از واقعه جدایی است. جامعه یا میدان مورد مطالعه این پژوهش، تمام زنان مطلقه شهر تهران در سال ۱۳۹۴ است که دست‌کم شش ماه از جدایی آنان گذشته و تجربه مادری دارند. هدف اصلی پژوهشگر برای انتخاب نمونه، گزینش افرادی است که منبعی غنی از اطلاعات برای پرسش پژوهش باشند (محمد پور، ۱۳۸۲: ۲۸۴). براین اساس

شیوه نمونه‌گیری این مطالعه، نمونه‌گیری «هدفمند» بوده و در پایان با بیست تن از زنان مطلقه شهر تهران مصاحبه شده است. ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته است که به مشارکت‌کنندگان اجازه می‌دهد آزادانه به توصیف تجربه خود بپردازند. به‌منظور گردآوری اطلاعات از زنان مطلقه، دو سؤال اساسی پرسیده شد: نخست آنکه جدایی از نظر آنان چه معنایی دارد؟ این سؤال باهدف توصیف تجربه جدایی از نظر زنان پرسیده شد. پرسش دوم آن بود که بسترهای مؤثر بر شکل‌گیری این تجربه و نیز نحوه رویارویی با آن پس از جدایی بوده به چه نحو بوده است؟ طرح این پرسش‌ها به توصیف زمینه‌ای و ساختاری تجربه‌ها انجامیده و سرانجام به فهمی از تجربه‌های مشترک زنان می‌رسد و در نهایت در خصوص ربط تجربه مادری، حضور فرزندان و تأثیر آن بر درک جدایی از منظر زنان پرسش شد. انجام مصاحبه‌ها تا زمان اشباع داده‌ها و دست‌نزدان یافته جدید ادامه یافت. «اشباع به حالتی اطلاق می‌شود که پاسخ‌های داده‌شده به سؤالات تحقیق یا مصاحبه‌ها، اطلاعات جدیدی را در برداشته باشد» (ایمان، ۱۳۹۰؛ ۳۴۹). پیش از آغاز مصاحبه، رضایت زنان برای ضبط گفتگو و انجام مصاحبه در مکان خاص گرفته شد و به‌طور میانگین، زمان هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۶۰ دقیقه به طول انجامید.

این مطالعه برای تأمین روایی با درنظرداشتن اعتبار، انتقال‌پذیری، قابلیت اعتماد و قابلیت تأیید انجام‌شده است. قابلیت اعتبار بدین معناست که مطلوبیت بازنمایی ساختار و مفهوم پدیده مورد نظر چه میزان است ((Lincoln and Guba 1985, 94). به‌منظور رعایت قابلیت اعتبار پژوهش، تمام مشارکت‌کنندگان دارای تجربه جدایی بوده و مادری را تجربه کرده‌اند. انتقال‌پذیری با معنای قابلیت تعمیم‌یافته‌های پژوهش به محیط‌های دیگر، از طریق عرضه داده‌ها و توصیفات به‌گونه‌ای که با ادبیات نظری و پیشین تطبیق و تأیید نظری داشته باشند، عرضه شد. ضمن آنکه پژوهشگران دیگر نیز باید بتوانند درباره امکان انتقال به محیط‌های دیگر قضاوت کنند (ibid, 115). همچنین با به‌کارگیری روش حداقل مداخله در توصیف (Low inference descriptors) کوشیده شد با بهره‌گیری از نقل قول‌های گوناگون، گزارش حاصل بر اساس روایت زنان از تجربه‌های خود باشد. از سویی برای دستیابی به پایایی کوشیده شد گفتگوهای ضبط‌شده به‌طور دقیق به لحاظ کلامی و

غیرکلامی پیاده و تایپ شود تا به‌طور مفصل و دقیق نظرهای بیان‌شده، بازگو شوند. همچنین با توجه به نظر سیلورمن که مدافع توافق میان کدگذاران (Interceder agreement) است، پس از کدگذاری صورت گرفته و استخراج واحدهای معنایی به دست یکی از پژوهشگران، از همکار دیگر خواسته شد به کدگذاری متن‌های پیاده شده بپردازند. در واقع در این مطالعه افزون بر دقت در یادداشت‌برداری، به ثبات پاسخ‌های کدگذاران دیگر تکیه شده است. در پایان در جلسه‌های گوناگون، توافق مشترکی میان واحدهای معنایی و مضامین حاصل به عمل آمد.

در این مطالعه برای تحلیل داده‌ها از روش کولایزی (Colaizzi, 1978) کمک گرفته‌شده است؛ رویه‌ای که موستاکاس نیز آن‌ها را تشریح کرده و شامل مراحل ذیل است: نخست تجربه شخصی خود از پدیده مورد مطالعه مطرح شد (اپوخه یا کنارگذاری (Epoche))، سپس فهرستی از اظهارات مهم (significant statements) تهیه شد تا تجربه موضوع توسط افراد مورد مطالعه روشن شود (افق‌سازی (Horzenalition)). در مرحله بعد، این اظهارات مهم در قالب واحدهای اطلاعاتی بزرگ‌تر به نام واحدهای معنایی (Meaning units) یا مضمون، دسته‌بندی و توصیف شد. در ادامه، توصیفی زمینه‌ای (Textural description)، توصیفی ساختاری (Structural description) از تجربه‌های آنان (چگونگی تجربه آنان بر اساس شرایط، وضعیت‌ها و بافت) و ترکیبی از توضیحات متنی و ساختاری برای نشان دادن ذات فراگیر آن تجربه ارائه می‌شود (کرسول، ۱۳۹۴: ۸۲).

تحلیل یافته‌ها

ویژگی‌های زمینه‌ای پاسخگویان

در این پژوهش، با بیست تن از مادران مطلقه شهر تهران گفتگو شد تا تجربه خود از جدایی را بیان کنند. برخی از ویژگی‌های آنان در جدول شماره ۱ آمده است.

جدول ۱- ویژگی‌های جمعی شناختی مصاحبه‌شوندگان

کد	نام	سن	تحصیلات	شغل	کد	نام	سن	تحصیلات	شغل
۱	لیلا	۳۶	لیسانس	معلم	۱۱	سمیه	۳۰	دیپلم	خیاط
۲	مینا	۴۱	ابتدایی	آرایشگر	۱۲	فاطمه	۳۲	ابتدایی	فالگیر
۳	زینب	۳۰	کارشناسی ارشد	خانه‌دار	۱۳	زهره	۳۷	راهنمایی	خدمتکار
۴	آمنه	۳۰	کارشناس ارشد	وکیل	۱۴	حوریا	۳۷	کارشناسی	خانه‌دار
۵	معصومه	۴۰	متوسطه	خانه‌دار	۱۵	الهام	۳۲	کارشناس ارشد	خانه‌دار
۶	زهره	۴۶	ابتدایی	خانه‌دار	۱۶	آرزو	۳۸	دکتری	پزشک
۷	لیلا	۳۱	دانشجو	کارمند	۱۷	نرگس	۳۵	دیپلم	خانه‌دار
۸	فهیمه	۴۸	ابتدایی	خدمتکار	۱۸	ماریا	۳۰	ابتدایی	خانه‌دار
۹	صفیه	۴۳	ابتدایی	کارمند	۱۹	الهام	۳۲	دیپلم	خانه‌دار
۱۰	سماء	۳۸	دیپلم	کارمند	۲۰	مریم	۵۰	کارشناس	کارمند

توصیف مضامین تجربه‌های مادرانه از جدایی

معنای جدایی از نظر زنان برآیندی از رخداد عوامل و رویدادهای متعدد است. آنچه معنا در نظر گرفته می‌شود حاصل تصادم عوامل بیرونی و روندهای درونی فرد است. معنا به تعبیری گفته می‌شود که افراد به حاصل این برآیند می‌دهند. به تعبیر دیگر معنا تصمیم فرد است درباره واقعه مورد نظر که از بسترهای فردی و جمعی حاصل می‌شود. در میان تعابیر معنایی درباره یک پدیده اشتراکات و افتراقاتی وجود دارد. اشتراکات معنایی را می‌توان در تعریف و تجویزهایی یافت که فضای فرهنگی جامعه آن را ایجاد می‌کند، اما اختلافات معنایی از حیث تفاوت‌های فردی است که افراد تجربه کننده یک پدیده به جهت شرایط و حالات درونی (روانی) و تجربه‌زیسته ویژه خود واجد آن هستند. به این ترتیب می‌توان معنا را حاصل درهم‌کنش بسترهای متعدد فردی/اجتماعی/اقتصادی/فرهنگی دانست.

بررسی معنای جدایی زنان فرزنددار در شرایط پیش‌گفته و مطالعه متن مصاحبه‌های مادران، آن را در سه بعد و مضمون اصلی به نحو ذیل نشان می‌دهد:

جدول ۲- مضامین اصلی و فرعی

مضامین اصلی	مواجهه (پدیداری امکان جدایی)	هویت انتخاب‌شده (انتخاب هویتی)	(بازیابی فردیت)
مضامین فرعی	اهمیت یافتن فرد در برابر نهاد تغییر تصور از حیات خانوادگی تردید در دائمیت زوجیت پدیدارشدن امکان جدایی	تغییر تصویر همسر/پدر به مرد غریبه توقف تبادلات عاطفی زوجی توقف تلاش‌های همسری پایان یکی‌بودگی همسری و مادری محو تصویر زوجیت و آغاز روند فردیت پذیرش شرایط بی‌تغییری رها کردن زندگی تأهلی غلبه بر ترس‌های درونی و تجویزی پی‌جویی فرصت جهت ترمیم آسیب‌های تأهلی مصلحت فرزند (ان)	پایان دادن به شرایط زندگی نامناسب شروع امکان تصمیم‌گیری برای خود خشنودی از نقش عاملیتی پی‌جویی و پیگیری فرصت‌های بازمانده جوانه زدن فرد زن

۱. پدیداری امکان جدایی

مواجهه با جدایی، پایان فرایندی است که آغاز آن را ایده رها شدن از زندگی تأهلی در ذهن زن رقم می‌زند. صرف‌نظر از علت یا علل جدایی، این فرایند به موقعیتی ختم می‌شود که فرد به تدریج از زیر سایه تجویزات فرهنگی و هنجارهای جنسیتی خارج می‌شود. نقطه اوج آن زمانی است که هویت تجویزی و جنسیتی زن به تدریج به حاشیه رفته و شخصیت جدیدی از زن متولد می‌شود. شکل‌گیری این هویت به‌نوعی پیراستن از وظایف، تکالیف و تجویزاتی می‌ماند که زن بیش از این خود را موظف به پایبندی به آن‌ها نمی‌داند. نخستین آن رفع مسئولیت از خود در قبال حفظ شأن و آبروی خانواده و وابستگی، به‌ویژه خانواده پدری است. ختم سکوت در مقابل همه آنچه در نظر آنان اجحاف تلقی می‌شود و دلیل آن آموزه‌ها و باورهایی است که بر زنان تحمیل می‌شود. این مرحله سرآغاز تغییر معنای جدایی در ذهن و دیدگاه آنان است.

زنان در این مرحله درمی‌یابند در زندگی فعلی خود و باوجود بر عهده داشتن تمام مسئولیت‌ها و تلاش‌ها، هویت تأهلی/همسری آنان نمی‌تواند برقرار، پذیرفته و حرمت داشته شود. کم‌رنگ شدن هویت تأهلی/همسری، مقدمه و درعین حال نتیجه تغییر تصور از حیات خانوادگی است. این تغییر خود نتیجه تردید در دائمیت زوجیت زن و مردی است که زمانی در پی مراسم ازدواج زن و شوهر محسوب شده‌اند. مجموع این پنداشتها در کنار هم، امکان جدایی را که تا پیش از آن دور از تفکر و انتظار زن بوده است، به امر ممکن و انجام‌پذیر تبدیل می‌کند و مواجهه زنان با جدایی را رقم می‌زند. در این مرحله زن تصمیم می‌گیرد نوای جدایی را ابتدا در ذهن و سپس در جامعه بنوازد. چنین فهمی از گسست زندگی متأهلی با مضامینی چون غلبه بر ترس‌های درونی و تجویزی و تردید در دائمیت پیوندهای زوجی آغاز می‌شود. غلبه بر این تردید و ترس به تدریج موجب اهمیت یافتن فرد در برابر نهاد و در نهایت به تغییر تصور از حیات خانوادگی ختم خواهد شد.

(نمی‌خواستم) به پدر مادرم فشار وارد بشه. خیلی جدی فکر می‌کردم که دو خواهر دارم که ازدواج آن‌ها مشکل دار می‌شد. اون لحظه دیگه بریدم. اصلاً اون لحظه به هیچی فکر نمی‌کردم... حتی بچه‌ها. من هرگز به طلاق نرسیدم تا جایی که آمد تو خیابون فریاد زد که آی مردم این زن هرزه است. من دیگه همه راه‌ها را رفتم. همه راه‌هایی که فکر می‌کردم میشه محبت یه مرد رو خرید غیر از راه دعا گرفتن رو رفتم.. فقط فکرمی کردم دیگه نمی‌تونم اون آقایی که بیرون ایستاده رو تحمل کنم. (کد: ۱۰)

روابط خانوادگی خیلی سخت بود. فقط میگن آبرومون میره. با تموم این که میدونستن چقدر شوهرم بده. خیلی خسیس بود، خیلی بدخلق بود لجباز بود بعد دست بزن داشت جوری که ضربه مغزی شدم. بازم می‌گفتن عیب نداره به خاطر آبروی ما زندگی کن. اغلب خانواده‌ها اینطورین دیگه. من یه جایی احساس کردم بودن با چنین مردی داره اعتمادبه‌نفس منو میاره پایین، من دلیلی نداره با چنین آدمی زندگی کنم. تحملم تمام شده، هرچقدر هم به اون آدم فرصت میدی متوجه نمیشه، مشاور رفتم. خیلی به من گفتند از این زندگی بیا بیرون. به خاطر همین این کار رو کردم. (کد: ۱۶)

درک معنا و تجربه مادرانه از جدایی ... ۱۰۱

من به آبرو و حیثیت و اینا خیلی اهمیت میدم اما همه چی تو ذهنم
اولویت بندی داره. اون موقع اولویت خودم بودم. نمی تونستم بمیرم که مردم
حرف نزنند (کد: ۳)

۲. انتخاب هویتی / هویت انتخابی

مواجهه با امکان جدایی نقطه‌ای است که زنان احساس می‌کنند زمان تصمیم‌گیری در مورد زندگی تأهلی فرارسیده است. در این مرحله نگرش زنان به واسطه تغییر عمیقی که در خصوص حیات خانوادگی رخ داده است، ساحت جدیدی از زندگی خانوادگی را شکل می‌دهد. از آن جمله تغییر تصور همسر- پدر از عضوی درون حوزه خانواده به یک غریبه است. این امر منجر به توقف تبادلات عاطفی میان زوجین می‌شود. ماندن در این مرحله طلاق‌های عاطفی را رقم می‌زند اما در خصوص زنان جدا شده توقف تلاش‌های همسری به امور کلی مرتبط با حیات خانوادگی و زندگی روزمره سرایت می‌کند. زنان دیگر تمایلی به رسیدگی به امور مربوط به هویت تأهلی / همسری خود ندارند. محو تصویر زوجیت و آغاز روند فردیت نتیجه مواجهه با شرایط بی‌تغییری است که در آن زنان با وجود تلاش‌های فراوان درمی‌یابند این ماجرا حاصلی نداشته و به این ترتیب زندگی تأهلی رها می‌شود. زن سهم و مسئولیت خود در حفظ زندگی تأهلی را وامی‌گذارد. در این مرحله زن در مرز انتخاب ماندن بر هویت تأهلی یا هویت انسانی / مادری قرار می‌گیرد. غلبه بر ترس‌های درونی حاصل از حتمیت داغ ننگ اجتماعی، دشواری‌های اقتصادی جدایی و ترجیح مصلحت فرزندان، به حذف پدر از دایره روابط ختم می‌شود. این غلبه تا حدی ناشی از انتظارات مثبت از جدایی و برنامه‌های تصور شده در خصوص پی‌جویی فرصت‌های ترمیم آسیب‌های هویتی و جسمی رخ می‌دهد.

این زندگی همین طور می‌رفت. صبحانه بخوریم بره سرکار بچه‌دار بشیم. من وقتی متوجه شدم مراده داره با یک خانم متأهل، دیدم هیچی از این زندگی عاید نمیشه. دیگران هم می‌گفتن تو آگه می‌خوای بمونی حیفه تا جوونی یه اقدامی انجام بده. بچه (هم) شاهد اختلافات ما بود. درد تحمل می‌کرد دائماً بخواد ببینه دو نفر با هم مشاجره می‌کنن. من فکر می‌کردم این

خیلی مخربتر از این بود که یکی از ما نباشیم. این درد بی عاطفگی عدم وجود والدین شاید خیلی سخت باشه اما این که دو نفر دائماً مدام دعوا کنن خوب نبود... من به فکر این بودم که زندگی‌ام رو بسازم و محمد رو ببرم پیش خودم. این طور تصور می‌کردم. به این نیت هم شروع کردم به خیاطی و کسب درآمد تا محمد رو بیارم. این ذهنیت من بود ولی کسی با من همکاری نکرد. من یک‌تنه نمی‌تونستم هم کار کنم هم خونه بگیرم (کد: ۱۷)

وقتی یک دختر ازدواج می‌کنه نباید خونه پدرش مأمن امنش باشه باید آغوش شوهرش بهترین جای جهان باشه. خانواده‌اش دیگه انعکاس و نسیمی باشه. عصری رو بگذرونه و بره. نه این که من خانواده‌ام از در برن بیرون چشمم پر گریه باشه. کاشکی منم با اینا برم. ما عملاً با هم نمی‌خوابیدم با هم کاری نداشتیم، حرفی نمی‌زدیم، غذا نمی‌خوردیم، بدون این که به روی هم بیاریم. بعد کلاً سرد نسبت به بچه خودش. بعد رفت خونه پدرش که اگر بخواد تصمیم بگیره باید یه مدتی تنها باشه، که بر می‌گرده یا نمی‌گرده. (کد: ۱۵)

روزهایی که من کنار ماشین همسرم می‌نشستم و پسر من دست می‌انداخت گردن ما و می‌بوسید... پسر من الان پدر می‌خواد و من مجبورم دیدگاهم رو تغییر بدم و برای پسر هم باید فکر کنم، حتماً این طور نیست که پدری باشه که شب بیاد خونه و بابا بگه. همسری باشه که بهش افتخار کنه... من خیلی برنامه‌ها داشتم برای بعد از جدایی، گفتم درس می‌خونم با هر کی دلم بخواد آشنا میشم دیگه ازدواج هم نمی‌کنم، خواستم ازدواج کنم موقت... خیلی هاش هم حرف بود. (کد: ۷)

۳. بازیابی فردیت

اقدام به طلاق و اجرایی کردن آن از جانب زن به معنای کنشی هدفمند در پایان دادن به شرایط نامناسب زندگی است. این شرایط اغلب با خشونت جسمی / روحی و اقتصادی و زندگی در کنار مردی همراه است که خصوصیات نامناسب با حیات خانوادگی

(خساست، خشونت، خودخواهی،...) دارد. رهایی از گرانباری نقش‌های تحمیلی غیرمتناسب با جنسیت زنان از پیامدهای پایان یک زندگی دشوار است. درحالی‌که اغلب این زنان مسئول تأمین معاش زندگی هستند از امکان مدیریت دارایی خود و اختیارات مسئول زندگی برخوردار نیستند. مجموع این شرایط آغازگر خودآگاهی زنانه‌ای است که امکان تصمیم‌گیری برای زندگی خود و فرزندان را فراهم می‌آورد. فروپاشی تصور و تصویر حیات خانوادگی، اقدام به جدایی و فراهم کردن زمینه استفاده از امکاناتی که به واسطه موقعیت و شأن همسری از آن‌ها محروم مانده‌اند، سبب خشنودی زنان از عاملیت است. این رضایت زمینه پی‌جویی و یافتن فرصت‌های بازمانده ناشی از جدایی را فراهم می‌کند. این روند منجر به بازسازی مجدد هویت فردی در وهله نخست و به جهت همراهی فرزندان، هویت مادری است. زنان را در شرایط پس از جدایی می‌توان فردی با غلبه هویت‌های طبیعی اصیل (زنانگی و مادری) بر هویت اکتسابی تجدید پذیر (همسری) تعریف کرد.

یه جورایی تو شروع، مسئولیت زندگی رو خودم گرفتم. حقوق من از اون بیشتر بود، خرج نمی‌کرد تو خونه، حتی یدونه آبمیوه بگیره بگه داری بچه شیر میدی بخور. گفت قسط دارم و زمین خریدم و دیگه هم رفت ارشد و پول شهریه می‌داد... اما وقتی این کار رو کرد... اطا گذاشت رو دست من، ظرف شکوند، کتابخانه‌ام را پاره کرد، یا نصفه شب می‌آمد بچه رو از بغل من می‌کشید می‌برد بیرون، انگار پشتم خالی شد... یه روز برگشت گفت مادرم گفته اگر می‌خوای این زنو نگه‌داری باید ازش بچه‌دار بشی. فرداش به خواهرش زنگ زد که بیا این زن اینجا مریضه افتاده، بچه رو ببر پیش بچه‌های بهزیستی براش تولد بگیرید. منم فرداش بچه رو بردم خونه پدرم. (کد: ۲۰)

فکر می‌کنم آگه دونفری که خیلی با هم تناقض‌های رفتاری دارن یا اصلاً بعضی صفات چه تو زن و چه تو مرد مناسب زندگی مشترک نیست. مثلاً زنی که نجیب نیست آگه همه چی هم پرفکت باشه مناسب زندگی مشترک نیست، مردش هم همینه. یا مثلاً مرد خسیس، مردی که نداره همه زن‌ها تحمل می‌کنن اما مرد خسیس رو نمی‌شه به راحتی تحمل کرد. یکسری خصوصیات با زندگی مشترک نمی‌سازه مثل آدم خودخواه، مثلاً شوهر من،

این قدر خودخواه بود آگه غذا کم بود می‌گفتم برای بچه هم بذار امکان نداشت، می‌خورد همه رو، بعد می‌گفت به بچه نون پنیر بده. خب این آدم نباید زندگی مشترک تشکیل بده (کد: ۱۶)

من هیچ جا نبودم. مادرم از کربلا آمد من مهمان بودم، عروسی برادرم من مهمان بودم، هیچ جا نبودم، هیچی نداشتم تو این زندگی جز کار کار کار ... کار و توهین شدن، کار و تحقیر شدن، فقط به خاطر بله‌ای که گفته بودم تحمل کردم. کار به جایی رسید که دیدم ادامه بدم بچه من با این وضعیتی که مادرش مورد اتهام قرار گرفته بچه باشخصیتی بار نمیاد. دیگه نمی‌تونه سرش رو بلند کنه. مادر طلاق گرفته رو همیشه هضم کرد، میشه گفت قانون خداست اما این یکی رو نمیشه هضم کرد. این که پدر به مادر میگه فلان بعد اگر نتونی از حیثیت دفاع کنی... (کد: ۱۰)

نتیجه‌گیری

زندگی زناشویی از منظری، کنار هم آمدن مجموعه‌ای از انتظارات و نقش‌های جنسیتی است. تطابق یا تعارض این نقش‌ها و انتظارات با یکدیگر شرایط مطلوب یا نامطلوب حیات زناشویی را رقم می‌زند. مجموعه پژوهش‌های موجود و آمارها حاکی از روندی جنسیتی در این حوزه است؛ به نحوی که نرخ و نوع عاملیت زنان در تغییر شرایط نامناسب زندگی زناشویی را بیش از مردان نشان می‌دهد.

مطابق مرور نظری پژوهش حاضر نفس رابطه برای زنان از اهمیت فراوان برخوردار است به نحوی که هویت خود را نیز بر پایه آن تعریف می‌کنند. گره خوردن رابطه با هویت، آن را واجد اهمیتی می‌کند که زمان و توان قابل توجهی برای آن صرف شود. زنان روابط خود را نظاره می‌کنند و مدیریت بهبود آن را بر عهده می‌گیرند. به جهت این بازبینی دقیق، آنان نقایص و آسیب‌های رابطه را بیش و پیش از مردان درک کرده و چنانچه تلاش آن‌ها جهت رفع آن ثمری نداشته باشد، همچنان بیش و پیش از مردان تقاضای پایان آن را دارند. جدایی از نظر زنانی که تنها شأن همسری دارند با زنانی که موقعیت مادری را نیز درک کرده‌اند تفاوتی دارد که ناشی از وجود فرزند(ان) است. در پژوهش پیشین، از

نویسندگان حاضر، در خصوص پدیدارشناسی درک حضانت فرزندان از نظر مادران، اهمیت وجود فرزندان برای آنان باوجود دشواری موجود، اذعان شده است (غیاثوند و خراسانی، ۱۳۹۳). وجود فرزندان در درک زنان از جدایی و کنش عملی در این مسیر نیز تأثیرگذار است. امکان داشتن فرزندان پس از جدایی یکی از مهم‌ترین این عوامل است اما در کنار این ماجرا، مسائل دیگری نیز وجود دارد که تصمیم زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، که از آن جمله می‌توان به تغییر کیفیت زندگی و زیست آنان اشاره کرد.

جدایی برای زنان به معنای قرار گرفتن در شرایط مناسب و معمول و رایج زندگی اجتماعی نیست. همان‌گونه که تحقیقات نشان داده‌اند زنان با شدت و وسعت بیشتری به نسبت مردان از عواقب جدایی صدمه می‌بینند. یکی از عواملی که زنان را با وجود این پیش‌آگهی آماده دریافت این صدمات می‌کند، رهایی از منبع مزمن آسیب‌های روحی و روانی از همسر (شوهر) است. به این ترتیب نمی‌توان انتظار داشت که زنان با وقوع طلاق شرایط مثبتی را تجربه کنند بلکه تنها در بهترین حالت از نقطه منفی به شرایط صفر منتقل می‌شوند. بنابراین معنای مضامین شمرده شده در این پژوهش و زیرمجموعه آن‌ها به معنای تجربه شرایط بهتر در حد زندگی معمول و نرمال برای مادران مطلقه نیست، بلکه توصیف عمیقی در خصوص بهبود شرایطی است که زنان جهت ترمیم آن، هویت تأهلی خود را رها می‌کنند و پس از آن نیز از تصمیم خود دفاع می‌کنند.

جدایی برای زنان مجموعه‌ای از دست دادن‌ها، مواجهه با واقعیت‌ها و موقعیت‌های ناپیدا، در معرض انتخاب کردن و پذیرش مسئولیت و پیامدهای حاصل از آن است. زنانی در شرایط زندگی نمونه‌های این پژوهش، اغلب مسئولیت‌های بی‌پاداشی را زمان تأهل بر عهده داشته‌اند و پس از آن نیز در معرض اضافه شدن مسئولیت همچنان کم‌پاداش مادری در شرایط سرپرستی خانوار هستند. اما آنچه این شرایط را برای زنان قابل تحمل می‌کند احساس استقلال و خودمختاری در زندگی است. این موقعیت که زنان بدون حس تحقیر، سرزنش، از دست دادن عزت و اعتمادبه‌نفس و در نهایت بدون درخطر افتادن تمامیت شخصیت انسانی و زنانه خود به مسئولیت‌ها و امور زندگی رسیدگی می‌کنند.

اتفاق جدایی در زنان فرزنددار پس از تعیین تکلیف موقعیت مادری و زنانگی و انتخاب قطعی آن، به شرایط بحرانی انتخاب میان هویت‌های طبیعی (مادر- زنانگی) و

اكتسابی (همسری) ختم می‌شود. موقعیتی که در آن زنان تصمیم می‌گیرند کدام‌یک از این دو هویت ضریب اهمیت بیشتری در زندگی خواهد داشت. انتخاب میان این دو به نحو بارزی به فرزندان بستگی دارد. به این ترتیب زنانی که خود را قادر به قبول مسئولیت مادری نمی‌بینند همچنان در زندگی‌هایی که آن را ناخوشایند می‌دانند باقی می‌مانند؛ در حالی که مادران دیگر با در نظر گرفتن مصلحت فرزندان برای خروج از زندگی ناخوشایند و پر از تنش، وزن هویت مادری را بیشتر یافته و هویت همسری را رها می‌کنند. مادران مطلقه در این شرایط، چه جدایی را انتخاب کرده باشند یا در شرایط اجبار آن را پذیرفته باشند، خود را بیش از همسر، زن-مادر تصور می‌کنند. شرایط مادران مطلقه در این وضعیت را می‌توان انتخاب هویت طبیعی و رها کردن هویت اکتسابی تجدید پذیر تعریف کرد.

در نگاهی کلی می‌توان مسأله جدایی مادران را در تغییر ذهنی و نگرشی آنان به زیست تأهلی یافت. جدایی به دلایل متفاوتی برای زنان رخ می‌دهد اما تغییر ذهنیت و نگرش آنان نسبت به مسائل کلیدی حیات خانوادگی مهم‌ترین نقش را در این زمینه دارد. تغییر اندیشه‌ها به دائمیت حیات تأهلی، اهمیت یافتن هویت فردی زن (زنانگی)، تلاش برای رفع شرایط آسیب‌زننده به شخصیت و در نهایت تغییر اولویت‌ها و انتخاب‌ها در خصوص مصلحت فرزندان از جمله مسائلی است که مادران این پژوهش به آن اشاره کرده‌اند. به این ترتیب محتمل به نظر می‌رسد که عوامل معمول و برجسته شمرده شده در زمینه جدایی زنان، چون تحصیلات و اشتغال، در پرتو این تغییر نگرش به افزایش نرخ جدایی زنان انجامیده باشد. زنان جهت بهبود کیفیت آنچه هویت و مسیر زندگی‌شان را تعریف کرده و معنا می‌بخشد حرکت می‌کنند. در این مسیر فرزند دیگر عامل نگهدارنده زندگی ناخوشایند و بازدارنده زنان از جدایی نبوده بلکه خود تسهیلگر این ماجراست؛ چرا که زنان احساس می‌کنند مسئول بهروزی فرزندان خود نیز می‌باشند.

آنچه در مسیر این پژوهش خود را نیازمند بررسی بیشتر می‌نمایاند، بررسی عمیق‌تر دیالکتیک میان جنسیت و پیامدهای ذهنی/نگرشی شرایط جدید جامعه ایرانی تحت تأثیر مدرنیته است. از میان این پیامدها آنچه بیش‌ازپیش نیازمند بررسی است اهمیت یافتن خودآگاهی و بازبینی مداوم شرایط زندگی است. جنسیت و میزان تأثیر این پیامدها نیز

قابل بررسی است؛ چرا که در اغلب تحقیقات مردان به عنوان جانب غافلگیر شده اتفاق جدایی قلمداد می‌شوند؛ طرفی از ماجرا که تصویر و دریافت صحیحی از علت جدایی همسران/ زنان ندارند. مسأله دیگر در این حوزه فرایند جامعه‌پذیری جنسیتی ورود به مرحله زندگی خانوادگی است. از آن رو که تعارض خواست‌ها و انتظارات جنسیتی به کاهش کیفیت زندگی و گسست آن دامن خواهد زد.

منابع

- ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۰). مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، چاپ دوم.
- کرسول، جان. (۱۳۹۴). *یویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی)*؛ ترجمه: حسن دانایی‌فرد؛ تهران: نشر صفار.
- فاتحی‌دهاقانی، ابوالقاسم؛ نظری، علی‌محمد. (بی‌تا). تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در اصفهان، *فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی*.
- محمد پور، احمد. (۱۳۸۲). *روش تحقیق کیفی (ضد روش ۱)*، جامعه‌شناسان، تهران: چاپ دوم.
- Anderson, Tamara L. (2009). Characteristics of Women with Children Who Divorce in Midlife Compared to Those Who Remain Married, *Journal of Divorce & Remarriage*, Volume 50,
- Christensen, Harold T. (1968). Children in the Family: Relationship of Number and Spacing to Marital, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 30, No. 2.
- Gander, Anita Moore DSW. (2008). Reasons for Divorce: Age and Gender Differences, *Journal of Women & Aging*, Volume 4, 1992 - Issue 2.
- Heaton Tim B, Blake Ashley M. (1999). Gender differences in determinants of marital disruption, *Journal of Family Issues*. 1999 Jan; 20(1):25-45.
- Hewitt, Belinda, Mark Western and Janeen Baxter (2006), Who Decides? The Social Characteristics of Who Initiates Marital Separation, *ournal of Marriage and Family*, Vol. 68, No. 5 (Dec., 2006), pp. 1165-1177
- Hilton, Jeanne M. & Hopper, Joseph. (1993). The rhetoric of motives in divorce, *Journal of Marriage*, vol. 55. No. 4. Pp 801-813.
- Jackson, Jeffrey B., Richard B. Miller, Megan Oka, Ryan G. Henry. (2014). Gender Differences in Marital Satisfaction: A Meta-analysis, *Journal of Marriage and Family*, Volume 76.
- Kanoy Korrel & Miller Brent C. (1980). Children's Impact on the Parental Decision to Divorce, *Family Relations*, Vol. 29, No. 3, pp. 309-315.

- Kotwal, Nidhi & Prabhakar, Bharti. (2009). *Problems faced by single mothers*, J Soc Sci, 21(3): 197-204.
- Lincoln, Y, S. Guba, E, G. (1985). *Naturalistic Inquiry*, Beverly Hills, CA; Sage Publication.
- Luckey, Eleanore Braun & Bain, Joyce Koym. (1970). Children: A Factor in Marital Satisfaction, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 32, No. 1.
- Kristen, Mitchell. (1983). The Price Tag of Responsibility: A comparison of Divorced and Remarried Mothers, *Journal of Divorce*, Vol. 6.
- Ponzetti, James J; Anisa Zvonkovic; Rodney M. Cate; Ted L. Huston. (2008). Reasons for Divorce: A Comparison Between Former Partners, *Journal of Divorce & Remarriage*, Volume 17, 1992 - Issue 3-4.
- Sacher, Jennifer A. and Mark A. Fine. (1996). Predicting Relationship Status and Satisfaction after Six Months among Dating Couples, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 58, No. 1.

